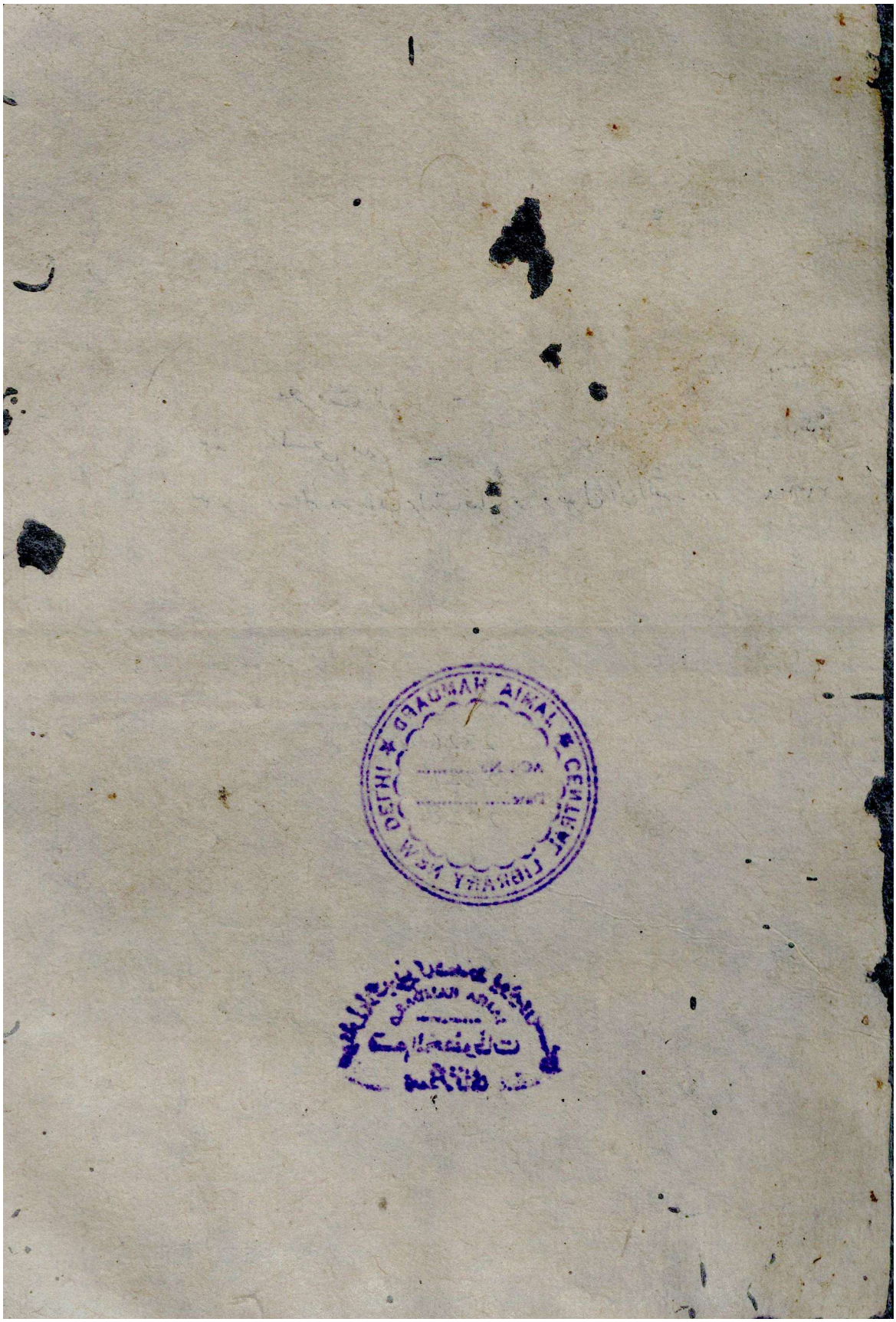

JAMIA HAMDARD
2326
ACC No.....
Date.....
CENTRAL LIBRARY
DELHI

"AMAN"
Jagjivan Road (South)
GAYA

هوالغنی

چشمه ذهن شیرین است و در ریش و برائی و آبادانی است در وجود نیز جاروی باد اوانی و جالیز و بیرانی
و در ریش سعید و نحست روز عالم افروز است در وجود سعید و نحست هر چه گوشت در پوست است و سعید و نحست بند
دل السنه است در ریش شهر و بادشاه و وزیر و رعیت است در وجود شهر و اوتاد بادشاه روح و در پیر عقل و رعیت قوای
ظاهری و باطنی که آن سبب جمعیت دیباده را رسولان و جاسوسان و دیگبان باشند و در وجود گوش و چشم
بمثل رسولان و جاسوسان که خبر از اطراف و جوانب بادشاه روح میرسانند و همچنین حواس دیگر و هم بجای خود است
که بهر طرف میدود و میباید دوید را لطیفه گل طاهر میسازد و نیز بر افلاک دوالعه روح اند که بمنزله دل
و روح اند در وجود و دوالعه بند از جمند یعنی شش در پیر دود و شش در هر دو دماغ و در بعضی رسائل دو چشم
و دو گوش و دو سوراخ بینی و یکی دهن و دو لبان و یکی ناف و دو عورت که بمنزله دوالعه روح اند و در فلک
ثابت منزلست از منازل قمر چنانچه شرطین و بطین و ناثره در وجود لب و بتین حصه لبست و مجموعه
فلک سعد و نحس در وجود سعد و نحس گیاه بر فلک سعد کواکب سیاره اند و در وجود
سعد اعضای رئیسه اند چنانچه بالا مذکور شد در فلک ثوابت بسیار اند در وجود نیز فوق بسیار
و بیشمار است طبعی و غیر طبعی چون ها ضمه و ماسکه و دوالعه و سره چنانچه افلاک بر اکثر عناصر
محیطست هم چنان وجود نیز بر اخلاط اربع یعنی صفرا و سودا و بلغم و خون محیطست و چنانکه
افلاک سعد اند بر وجود سعد لوث سر مانند حواس و اعضای خون کرسی دیگر ان صفات

که حق تعالی بدان صفات موصوف است یعنی حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و غیره

الهم در وجود و لهمی موجود است فرق آنست که آنجا احتیاج لآنست و لهمی محتاج به لآست و آنجا

بالاصالت و آنجا به تبعیت آنجا مطلق و آنجا مقید در لسان گوید روح در حق گوید چیزی

در لسان گوید عقل آنجا گوید علم در لسان گوید دماغ آنجا گوید فهم در لسان گوید دل

آنجا گوید وحید در لسان گوید گوش آنجا گوید سمع آنجا گوید چشم آنجا گوید بصر آنجا گوید

زبان آنجا گوید کلام همچنین صفات دیگر چون حق تعالی خواهد که خبری در نعالم بدهد اسم اول اراده

او بعرش میرسد و از عرش بملائکه و از ملائکه بافلاک و از افلاک بکواکب و از کواکب بعناصر آنچه

اراده حق تعالی باشد بدهد و شود و همچنین حکم راند روح بر وجود است همانگه اگر کسی خواهد که جزوی

بنویسد اول اراده بدل رسد آنگاه دل لگ دل را در حرکت لآرد آنگاه انگشتان قلم را در حرکت

آرند آنگاه قلم روشنائی را در حرکت آرد و پس آنچه اراده کاتب باشد نوشته شود از خوبی و فارسی

نثر و نظم پس دل همچو عرش و رگها چون ملائکه و انگشتان همچو افلاک و کواکب همچو قلم و عناصر همچو

روشنائی و مواليد همچو خط از اینجا معلوم شد که صلی الله علیه وسلم فرمود من عرف نفسه

فقد عرف ربه چه معنی گفته است بر معنی هر که خود را نشناخت او نتواند

کسی داند لقصه چون روح بمالک وجود رسید و بطوافی سیر همه کیها گردید و هر چه در آن بود